



Critical Reconsideration in the Literature on Political Identity

Seyyed Rahim Abolhasani* Majid Sarvand**

Abstract

Political identity is a multi-layered concept situated at the intersection of social structures, systems of meaning, and the lived experiences of social actors. Existing theoretical literature has predominantly approached this phenomenon through three paradigms: essentialism, institutionalism, and discourse-centered analysis. The central question of this study is whether dominant theoretical frameworks are capable of offering a comprehensive and non-reductionist explanation of the contemporary dynamics of political identity. Employing a descriptive-analytical method and grounded in a conceptual approach within the framework of critical political sociology, this research demonstrates that essentialist perspectives, by assuming identity as fixed, fail to account for the mutable conditions of political agency. Institutional approaches, in focusing primarily on processes of socialization, disregard the domains of resistance and the potential for identity rearticulation. Likewise, discourse-centered perspectives, despite their attention to linguistic and semantic dimensions, risk theoretical superficiality when disconnected from the social and affective layers of identity formation. Based on this critique, the article argues for the necessity of transcending one-dimensional frameworks and proposes a multi-level model for capturing the complexity of political identity. This model rests on the intersection of structure, agency, discourse, affect, and lived experience, thereby contributing to the theoretical advancement of political sociology in analyzing the phenomenon of identity.

Keywords: Political Identity; Political Sociology; Essentialism; Institutionalism; Discourse-Centered Approach; Critical Theory; Multi-Level Model.

* Associate Professor of Political Sciences, University of Tehran, Tehran, I.R.Iran
(Corresponding author).

abhasani@ut.ac.ir

0000-0001-8610-7746

** Ph.D. in Political Sciences, University of Tehran, Tehran, I.R.Iran.

majid.sarvand@gmail.com

0009-0000-8076-9124

دو فصلنامه علمی «دانش سیاسی»، مقاله پژوهشی، سال بیستم و یکم، شماره دوم (پیاپی ۴۲)، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، صص. ۴۷۷-۵۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۶

مقاله برای بازنگری به مدت ۱۴ روز نزد نویسنده/نویسندگان بوده است.

بازاندیشی انتقادی در ادبیات هویت سیاسی

سیدرحیم ابوالحسنی* مجید سروند**

چکیده

هویت سیاسی مفهومی چندسطحی است که در تلاقی میان ساختارهای اجتماعی، نظام‌های معنایی و تجربه زیسته کنشگران اجتماعی شکل می‌گیرد. ادبیات نظری موجود، عمدتاً در قالب سه رهیافت ذات‌گرایی، نهادگرایی و گفت‌وگومان‌محوری به تحلیل این پدیده پرداخته است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که آیا چهارچوب‌های مسلط نظری توانایی تبیین جامع و غیرتقلیل‌گرایانه‌ای از پویایی‌های معاصر هویت سیاسی دارند یا خیر؟ این مطالعه به روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا به رویکردی مفهومی در چهارچوب جامعه‌شناسی سیاسی انتقادی سامان یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رهیافت ذات‌گرایانه با مفروض گرفتن ثبات هویتی، نسبت به شرایط تغییرپذیر کنشگری سیاسی ناتوان باقی می‌ماند. رهیافت نهادگرا نیز با تمرکز صرف بر فرایندهای جامعه‌پذیری، ساحت مقاومت و امکان بازتعریف هویت را نادیده می‌گیرد. رهیافت گفت‌وگومان‌محور هم علی‌رغم تمرکز بر ابعاد زبانی و معنایی، بدون پیوند با لایه‌های اجتماعی و عاطفی، به سطحی‌نگری نظری منتهی می‌شود. بر پایه این تحلیل، مقاله بر ضرورت گذار از چهارچوب‌های تک‌ساحتی و ضرورت ارائه الگویی چندسطحی برای فهم پیچیدگی‌های هویت سیاسی تأکید می‌ورزد. الگوی پیشنهادی بر هم‌نشینی مفاهیم ساختار، عاملیت، گفت‌وگومان، عاطفه و تجربه زیسته مبتنی است. بدین ترتیب، پژوهش حاضر به تقویت مبانی نظری جامعه‌شناسی سیاسی در تحلیل پدیده هویت یاری می‌رساند.

واژگان کلیدی: هویت سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، ذات‌گرایی، نهادگرایی، گفت‌وگومان‌محوری، نظریه انتقادی، الگوی چندسطحی.

* دانشیار علوم سیاسی. دانشگاه تهران، تهران، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).

abhasani@ut.ac.ir

0000-0001-8610-7746

** دکتری علوم سیاسی. دانشگاه تهران، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

majid.sarvand@gmail.com

0009-0000-8076-9124

مقدمه

هویت سیاسی را می‌توان سازه‌ای مرکب از مؤلفه‌های شناختی، روان‌شناختی، ارزشی و رفتاری دانست که در پیوند با یکی از عناصر نظام سیاسی یا کلیت آن شکل می‌گیرد و فرد را در نسبت با قدرت، ساختار، و ارزش‌های حاکم بر جامعه تعریف می‌کند. این مفهوم ناظر بر احساس تشخص، تعلق، وفاداری و تعهد نسبت به نهادها، اجتماعات، سرزمین یا گفتمان‌های سیاسی است که در چهارچوب نظام سیاسی معنا می‌یابد (جنکینز، ۱۳۸۱، ص. ۵). هویت سیاسی، همچون سایر انواع هویت، واجد خصیصه‌هایی چون سیالیت، تاریخی‌بودن و چندوجهی‌بودن است و از خلال تمایز با «دیگری» و تقویت مرزهای درونی درون یک گروه یا جامعه سیاسی شکل می‌گیرد. این هویت، هم در قالب تعلق به یک ملت یا قوم و هم در قالب عضویت در حزب، نهاد یا جریان ایدئولوژیک می‌تواند تبلور یابد (آلموند، ۱۳۹۶، ص. ۹۱). به بیان دیگر، هویت سیاسی متضمن آن است که افراد خود را «چه‌کسی» یا «که» بدانند، در قبال آن احساس تعهد کنند، و در مواجهه با کنش‌های سیاسی، واکنش‌های متناسب با آن چهارچوب هویتی از خود نشان دهند. ریشه‌های این هویت، هم در تجربه زیسته فردی و هم در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و نهادی جامعه قرار دارد. سیاست نیز به عنوان عرصه توزیع و بازتولید قدرت، بستری برای شکل‌گیری، بازسازی یا منازعه پیرامون هویت‌های سیاسی فراهم می‌سازد. در نتیجه، هویت سیاسی نه تنها ابزاری برای تعریف خود در فضای عمومی بلکه بستری برای مشارکت، تعارض، مقاومت یا وفاداری در نظام سیاسی محسوب می‌شود.

هویت سیاسی را می‌توان پدیده‌ای چندلایه و میان‌رشته‌ای دانست که بر مبنای مؤلفه‌های متنوعی نظیر جغرافیا، اجتماع، نهادها، ایدئولوژی، طبقه اجتماعی و فرهنگ تکوین می‌یابد و از این جهت قابلیت طبقه‌بندی در انواع گوناگون را داراست. نخستین دسته از این طبقه‌بندی‌ها، هویت‌های سیاسی جغرافیامحور هستند که شامل هویت‌های قلمرومحور و منطقه‌ای می‌شوند؛ در این نوع از هویت‌ها، تعلق و تعهد افراد نسبت به سرزمین مادری یا ناحیه‌ای خاص موجب شکل‌گیری احساس سیاسی خاصی در قبال مسائل اقتصادی، فرهنگی و حکمرانی آن منطقه می‌گردد. این هویت‌ها متأثر از

ساختارهای سلسله‌مراتبی جغرافیایی هستند که از سطح قلمرو آغاز شده و به منطقه و ناحیه ختم می‌شوند. در سطح دوم، هویت‌های سیاسی اجتماعی نظیر هویت ملی، قومی، اقلیتی و مهاجرتی مطرح‌اند که متأثر از روابط میان فرد و اجتماع و الزامات هویتی جمعی هستند. هویت سیاسی ملی، مشروع‌ترین و فراگیرترین سطح هویت سیاسی در دولت - ملت‌های نوین تلقی می‌شود و مؤلفه‌هایی چون زبان، فرهنگ، سرزمین و تعهد مدنی را دربرمی‌گیرد (نفیسی و تیشه‌یار، ۱۳۷۹، ص. ۱۹۷). درمقابل، هویت قومی می‌تواند مبتنی بر زبان، سنت‌ها، تاریخ مشترک و عناصر احساسی و روانی تعلق به یک گروه خاص باشد که گاه در تعارض با هویت ملی قرار می‌گیرد (ابوطالبی، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۱). همچنین، هویت‌های اقلیت سیاسی و مهاجران نشان می‌دهند که تفاوت‌های نژادی، مذهبی، یا قومی در برخی شرایط منجر به شکل‌گیری سطوح خاصی از هویت سیاسی گریز از مرکز می‌شوند؛ بنابراین، این انواع هویت سیاسی در قالب واکنش‌های رفتاری و نگرشی به شرایط عینی و ذهنی زیست‌جهان فرد یا گروه بروز می‌یابند و ظرفیت‌های کنش سیاسی آنان را شکل می‌دهند.

افزون‌براین، هویت‌های نهادی، ایدئولوژیک، سیاست‌محور، طبقاتی و فرهنگی، دیگر ابعاد مهم هویت سیاسی در جوامع معاصر را تشکیل می‌دهند. هویت‌های نهادی، مانند هویت حکومتی، حزبی، دانشگاهی و گروه‌های مدنی، نشان‌دهنده پیوند فرد با ساختارهای رسمی یا غیررسمی نظام سیاسی است؛ برای نمونه، عضویت در دولت یا حزب خاص، الگوهای رفتاری و باورهای خاصی را منتقل می‌کند که شاخص‌های هویتی فرد را می‌سازد (آلموند، ۱۳۹۶، ص. ۹۱). ازسوی دیگر، هویت‌های ایدئولوژیک مانند هویت‌های فمینیستی، حقوق بشری و بشردوستانه بر اساس پابندی به ارزش‌های کلان جهان‌روایی یا جنبش‌های هنجاری شکل می‌گیرند و بر کنش‌های سیاسی افراد در سطح ملی و جهانی اثرگذارند. هویت‌های سیاستی نظیر انقلابی، جنبشی، اصلاح‌طلب، محافظه‌کار یا دموکراتیک نیز از تعلقات رفتاری به الگوهای سیاست‌گذاری و نظام تصمیم‌گیری نشئت می‌گیرند و موجب شکل‌گیری کنش جمعی در قالب جنبش‌های اجتماعی می‌شوند. در سطحی دیگر، هویت‌های مبتنی بر طبقه اجتماعی، اعم از هویت جوانان یا شبه‌نظامیان، متأثر از شکاف‌های ساختاری و موقعیت‌های اقتصادی و فرهنگی

افراد در جامعه شکل می‌گیرند و بر نحوه مشارکت سیاسی آنان تأثیر مستقیم می‌گذارند. در نهایت، هویت‌های سیاسی فرهنگی نیز از طریق پذیرش سنت‌ها، زبان، مذهب و میراث فرهنگی در دو قالب سنتی و نوین ظاهر می‌شوند و بیانگر نوعی پیوند هویتی میان فرد و ساختارهای فرهنگی جامعه‌اند. چنین تنوعی در انواع هویت سیاسی نه تنها بیانگر تکرر در اشکال تعلق سیاسی است بلکه حکایت از پیوند تنگاتنگ میان عناصر مادی و نمادین در تکوین کنش سیاسی دارد. در نتیجه، هویت سیاسی نه امری ایستا و یک‌دست بلکه پدیده‌ای پیچیده، چندوجهی و متأثر از تعامل عوامل ساختاری، فرهنگی و روان‌شناختی است که می‌تواند به شیوه‌های گوناگون تکوین یابد و بازتولید شود. به همین اعتبار، رویکردهای نظری مختلفی در تلاش برای تبیین ماهیت و سازوکار تکوین هویت سیاسی شکل گرفته‌اند که هر یک با مفروضات و محدودیت‌های خاص خود، ابعاد متفاوتی از این پدیده را برجسته ساخته‌اند.

رویکرد ذات‌گرایانه، هویت سیاسی را به مثابه امری از پیش موجود، طبیعی و ثابت در نظر می‌گیرد که ریشه در عناصر فرهنگی، قومی، زبانی یا مذهبی دارد. در این رویکرد، هویت نه محصول کنش متقابل اجتماعی بلکه بازتابی از ویژگی‌های تبارشناختی و ناگزیر قلمداد می‌شود. نظریه‌هایی از این دست، اغلب بر وحدت فرهنگی، اصالت قومی یا وفاداری دینی به عنوان محورهای شکل‌دهنده هویت سیاسی تأکید می‌ورزند. این تأکید، گاه به شکل‌گیری تصورات بنیادگرایانه از ملت، طرد گروه‌های پیرامونی و خشونت نمادین علیه دگراندیشان منجر شده است. در این نوع نگاه، هویت سیاسی به مثابه امری ایستا و صیانت‌گر تعریف می‌شود که امکان بازسازی یا تعارض را نفی می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۹، ص. ۲۸؛ جنکینز، ۱۳۸۱، ص. ۶۶). نتیجه چنین رویکردی، غفلت از تجربه زیسته، چندگانگی هویتی و ظرفیت‌های سیال کنشگری سیاسی است. در عصر جهانی‌شدن، مهاجرت و تحرک بین‌نسلی، ذات‌گرایی قادر به درک پویایی‌های هویتی جدید نیست؛ بنابراین، بازخوانی انتقادی این سنت، ضرورتی انکارناپذیر برای تئوریزه‌کردن هویت سیاسی در جهان معاصر است.

سنت نهادگرایانه، با ریشه در نظریه‌های کارکردگرایانه و توسعه‌گرا، هویت سیاسی را محصول اجتماعی‌شدن در قالب نقش‌ها، نهادها و ساختارهای تثبیت شده می‌داند. در

این رویکرد، افراد از طریق نهادهایی چون خانواده، آموزش و پرورش، رسانه‌ها، احزاب و نظام حقوقی، به درونی‌سازی نقش‌های سیاسی هدایت می‌شوند. هدف از این فرایند، ایجاد انسجام، وفاداری به نظم مستقر و تثبیت مشروعیت سیاسی است. نظریه‌پردازان نهادگرا، هویت سیاسی را بیش از آنکه امری ذهنی و متغیر بدانند، به مثابه نتیجه‌ای از عملکرد نهادهای کلان اجتماعی تحلیل می‌کنند (خانیکی، ۱۳۸۴، ص. ۹؛ احمدی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۲). باوجود مزایای تحلیلی این رویکرد، فقدان درک از نقش مقاومت، عاملیت فردی و پویایی‌های اعتراضی از جمله کاستی‌های بنیادین آن است. نهادگرایی غالباً با مفروض گرفتن نظم سیاسی موجود، از تبیین ظهور جنبش‌های دگرگون‌ساز و هویت‌های اعتراضی باز می‌ماند. این رویکرد، کنش سیاسی را به مشارکت انطباقی تقلیل می‌دهد، درحالی‌که هویت سیاسی می‌تواند بستری برای طرد، گسست و حتی انقلاب نیز باشد. به همین دلیل، درک نهادگرایانه از هویت، نیازمند پالایش نظری و بازسازی انتقادی است.

در دهه‌های اخیر، الگوواره برساخت‌گرایانه، واکنشی به کاستی‌های ذات‌گرایی و نهادگرایی بوده و تلاش کرده است تا هویت را نه یک واقعیت ثابت بلکه محصولی از گفت‌وگو، بازنمایی و رابطه قدرت تحلیل کند. در این چهارچوب، هویت سیاسی، همواره سیال، چندلایه و وابسته به موقعیت‌های گفتاری و فرهنگی است. این نگاه، از یک سو راه را برای درک انعطاف‌پذیری، تقاطع و گسست در هویت گشوده و از سوی دیگر، امکان تحلیل نقش زبان، رسانه و بازنمایی را فراهم آورده است. بااین حال، بسیاری از روایت‌های برساخت‌گرایانه دچار افراط در نسبی‌گرایی شده و از ارائه چهارچوبی برای پایداری سوژه سیاسی عاجز مانده‌اند (مصطفایی، ۱۳۹۹، ص. ۶۳؛ موحد و دیگران، ۱۳۹۳، ص. ۱۸). در چنین رویکردی، هویت بیش‌ازحد به ساحت گفت‌وگومانی محدود شده و از واقعیت‌های مادی، ساختارهای طبقاتی و سازوکارهای نابرابری جدا افتاده است. این مسئله به ابهام در تعریف کنش سیاسی منتهی می‌شود و تحلیل قدرت را به حوزه نمادین تقلیل می‌دهد. مقاله حاضر، با نقد بنیادهای این رویکرد، در تلاش است تا امکانی برای تلفیق ساحت گفت‌وگو با ساختار و سوژگی فراهم آورد. هدف آن است که هویت سیاسی را نه امری گنگ و ناپایدار بلکه به مثابه فرایندی تاریخی، تقاطعی و مقاوم، بازتعریف نماید.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مربوط به مفهوم هویت سیاسی، در چند دهه اخیر عمدتاً در چهارچوب سه سنت نظری اصلی - ذات‌گرایی، نهادگرایی و گفتمان‌محوری - گسترش یافته‌اند. هریک از این رهیافت‌ها، با تمرکز بر جنبه‌ای از هویت، به تبیین پدیده پیچیده پیوند میان فرد و نظام سیاسی پرداخته‌اند؛ اما مرور انتقادی ادبیات نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی قادر به توضیح جامع و پویا از سازوکارهای شکل‌گیری و بازتولید هویت سیاسی در جهان معاصر نیستند.

۱-۱. سابقه مطالعاتی موضوع در نشریه دانش سیاسی

نشریه دانش سیاسی تا کنون چند عنوان مقاله در بحث هویت سیاسی منتشر نموده است که می‌توان به مهم‌ترین آنها اشاره داشت:

کمالی و همکاران (۱۳۹۸)، هویت را ازجمله مهم‌ترین عوامل مؤثر در ضریب امنیتی جوامع معاصر ارزیابی می‌کنند که متناسب با آن می‌توان نسبت به شناخت و تحلیل فرصت‌ها و تهدیدات امنیت ملی اقدام کرد. از این منظر موضوع چندپارگی هویتی وارد مطالعات امنیتی شده است. در این پژوهش نویسندگان با رویکردی توصیفی - تحلیلی به واکاوی جایگاه «هویت» در امنیت‌سازی با استفاده از نظریه «برساخت‌گرایی»، پرداخته‌اند.

در مقاله‌ای دیگر، مسعودنیا و همکاران (۱۳۹۸)، به تجزیه و تحلیل تأثیر هویت ملی و قومی بر نگرش سیاسی شهروندان پرداخته و دریافته‌اند که میان هویت ملی و هویتی قومی، نه تضاد بلکه نوعی ارتباط مثبت وجود دارد که بالاتر رفتن هرکدام از آنها با تقویت هویت دیگر همراه است. با این حال، هرچند این دو نوع هویت، انطباق خوبی باهم دارند؛ اما تأثیرات آنها بر روی نگرش سیاسی شهروندان متفاوت می‌باشد. گودرزی و همکاران (۱۴۰۳) نیز نقش هویت سیاسی در مفصل‌بندی سیاست خارجی را با استفاده از نظریه سازه‌نگاری کل‌نگر، مورد بررسی قرار داده‌اند.

۲-۱. سابقه پژوهشی کلی

در نخستین دسته از مطالعات، رهیافت ذات‌گرایانه هویت سیاسی را به مثابه امری

طبیعی، پایدار و ریشه‌دار در عناصر فرهنگی، قومی یا مذهبی تلقی کرده است. پژوهش‌هایی مانند اسپریگنز (۱۹۹۶) و میلر (۲۰۰۰) در سنت غربی، و نیز مطالعاتی در ایران همچون آثار بشیریه (۱۳۷۹) و جنکینز (۱۳۸۱)، بر پیوند میان تبار، سنت و هویت ملی یا قومی تأکید دارند. این رویکرد گرچه در تحلیل شکل‌گیری احساس تعلق و انسجام اجتماعی مؤثر بوده؛ اما با مفروض گرفتن ثبات و یکپارچگی هویت، از درک پویایی‌های معاصر بازمی‌ماند.

منتقدانی چون برویکر و کوپر (۲۰۱۲) نشان داده‌اند که ذات‌گرایی، هویت را به جوهری ثابت فرو می‌کاهد و ظرفیت بازتعریف، تعارض و مقاومت را نادیده می‌گیرد. در برابر این سنت، **رهیافت نهادگرایانه**، هویت سیاسی را محصول فرایند جامعه‌پذیری در چهارچوب نهادهای رسمی مانند خانواده، آموزش و دولت می‌داند. مطالعات کلاسیکی چون آلموند و وربا (۱۹۶۳) و در ایران پژوهش‌هایی نظیر خانیکی (۱۳۸۴) و احمدی‌پور و همکاران (۱۳۸۹)، بر نقش نهادها در درونی‌سازی ارزش‌های سیاسی تأکید کرده‌اند. این رویافت در تبیین انسجام سیاسی و بازتولید نظم اجتماعی سودمند است؛ اما در مواجهه با جنبش‌های اعتراضی، مقاومت‌های فرهنگی و هویت‌های واگرا دچار کاستی می‌شود. پژوهش‌های جدیدتر همچون (Jost & et al., 2013) و (Flanagan & Gallay, 2014) با ترکیب روان‌شناسی سیاسی و تحلیل نهادی نشان داده‌اند که نهادگرایی سنتی، عاملیت و تجربه زیسته را به حاشیه می‌راند و نیازمند بازسازی مفهومی است.

در دهه‌های اخیر، **رویکرد گفتمان‌محور و بر ساخت‌گرایانه**، واکنشی به کاستی‌های دو رویافت پیشین بوده است. نظریه‌پردازانی چون لاکلاو و موف (۱۹۸۵) و فریزر (۱۹۹۷)، هویت سیاسی را محصول گفتمان، بازنمایی و روابط قدرت می‌دانند. در این چهارچوب، زبان، معنا و روایت، عناصر اصلی تولید هویت محسوب می‌شوند. مطالعاتی نظیر Mason (2018) در زمینه قطبی‌سازی سیاسی در آمریکا و Huddy (2013) درباره عواطف سیاسی، بر اهمیت بُعد معنایی و احساسی هویت تأکید کرده‌اند. با این حال، تمرکز افراطی بر ساحت زبانی و نشانه‌شناختی، گاه به غفلت از واقعیت‌های مادی، طبقاتی و نهادی منجر شده است. منتقدانی چون Norval (2014)

و Wedeen (2015) هشدار داده‌اند که این رویکرد در صورت گسست از ساحت تجربی و عاطفی، به سطحی‌نگری نظری دچار می‌شود.

در ادبیات فارسی نیز پژوهش‌های متعددی کوشیده‌اند با ترکیب این رهیافت‌ها، تبیینی میان‌رشته‌ای از هویت سیاسی ارائه دهند. آثاری چون مصطفایی (۱۳۹۹) و همکاران (۱۳۹۳) بر ضرورت پیوند تحلیل گفتمان با ساختارهای نهادی تأکید کرده‌اند؛ اما هنوز الگویی منسجم برای تلفیق این سطوح در دست نیست. بیشتر پژوهش‌ها در تبیین رابطه متقابل عاملیت و ساختار به تحلیل‌های توصیفی محدود مانده‌اند و کمتر به ساحت عاطفه و تجربه زیسته کنشگران سیاسی توجه کرده‌اند.

نوآوری مقاله حاضر در این زمینه، ارائه الگوی مفهومی چندسطحی برای فهم هویت سیاسی است؛ الگویی که با عبور از سه‌گانه ذات‌گرایی، نهادگرایی و گفتمان‌محوری، بر درهم‌تنیدگی ساختار، عاملیت، گفتمان، عاطفه و تجربه زیسته تأکید دارد. بدین ترتیب، این مقاله می‌کوشد از محدودیت‌های تقلیل‌گرایانه رویکردهای کلاسیک فراتر رود و زمینه نظری تازه‌ای برای تحلیل پویایی‌های هویت سیاسی در جهان متکثر معاصر فراهم سازد. این تلفیق نظری، افزون بر غنای تحلیلی، می‌تواند مبنایی برای بازسازی انتقادی مفاهیم بنیادین جامعه‌شناسی سیاسی در حوزه هویت باشد.

۲. مبانی نظری

فرایند تکوین هویت سیاسی حاصل تعامل پیچیده عوامل فردی، نهادی و ساختاری است که در مجموع باورها، نگرش‌ها و الگوهای رفتار سیاسی را شکل می‌دهند. خانواده نخستین بستر جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌ها و گرایش‌های سیاسی است و حتی با وجود شکاف‌های نسلی، کارکرد خود را حفظ می‌کند. فرهنگ نیز به‌عنوان چهارچوبی تاریخی، از آغاز تولد افراد را در الگوهای رفتاری معینی قرار می‌دهد. علاوه‌براین، نهادهایی چون آموزش، رسانه و دین در جهت‌دهی به ادراک قدرت، مشروعیت و نظم سیاسی نقش مهمی دارند (خانیک، ۱۳۸۴، ص. ۹). تجربه زیسته، طبقه اجتماعی، زبان و کنش‌های روزمره نیز موجب تنوع در الگوهای هویت‌یابی سیاسی می‌شوند و درجاتی از کنشگری یا انفعال را شکل می‌دهند. ساختار نظام سیاسی نیز از طریق سیاست‌های

هویتی، سهم گروه‌ها در مشارکت یا طرد را تعیین کرده و بر شکل‌گیری هویت سیاسی تأثیر نهادی می‌گذارد (احمدی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۲). جهانی‌شدن نیز با ایجاد پیوندهای فراملی، هویت‌های ترکیبی و سیال را تقویت کرده است. از این منظر، هویت سیاسی پدیده‌ای چندبعدی و پویا است که تنها با تحلیل هم‌زمان عوامل ذهنی، ساختاری و فرهنگی قابل درک است.

هویت سیاسی نه صرفاً امری ذهنی بلکه عاملی عینی در سازوکارهای سیاسی است و بر اعتماد سیاسی، رفتار انتخاباتی و مشارکت مدنی اثر مستقیم دارد. افراد به واسطه هویت سیاسی به نهادهای حکومت اعتماد می‌کنند، به نامزدهای همسو رأی می‌دهند و در مشارکت‌های سیاسی یا اعتراضی حضور می‌یابند. این هویت‌ها می‌توانند انسجام‌ساز یا تضادآفرین باشند و در جوامع دارای شکاف‌های فعال، به قطب‌بندی و حتی خشونت بینجامند. همچنین هویت‌های جنبشی، محیط‌زیستی یا حقوق بشری می‌توانند تغییرات اجتماعی و سیاست‌گذاری را برانگیزند. نظام‌های سیاسی نیز بازتابی از هویت مسلط جامعه‌اند و طرد هویت‌های دیگر مشروعیت آن‌ها را تهدید می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۹، ص. ۲۸)؛ بنابراین، هویت سیاسی یکی از متغیرهای کلیدی در تحلیل پویایی‌ها و ثبات سیاسی است.

بر اساس الگوی کارکردگرای آلموند، توسعه سیاسی بر وجود ساختارها و فرایندهایی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای پایدار استوار است. از این منظر، هویت سیاسی شاخص توسعه‌یافتگی فرهنگی و شرط شکل‌گیری نهادهای کارکردی است. هویت منسجم و مشارکتی، زمینه تقویت نهادهای مدنی و انسجام ملی را فراهم می‌کند. در مقابل، هویت‌های افراطی یا انحصارگرا موجب رکود سیاسی می‌شوند. هرچند اسناد بالادستی مانند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بر هویت اسلامی و ملی تأکید دارند؛ اما فقدان تبیین نسبت این هویت‌ها با ساخت قدرت، نقش آن‌ها را در توسعه محدود کرده است؛ بنابراین، تحلیل هویت سیاسی نیازمند بازخوانی انتقادی سه رویکرد اصلی ذات‌گرایی، نهادگرایی و برساخت‌گرایی است.

مطالعه هویت در سطوح فردی و جمعی مستلزم توجه هم‌زمان به لایه‌های ذهنی، نهادی و فرهنگی است. در رویکرد نهادگرایانه، آلموند و وربا نقش نهادها را در

تکوین هویت سیاسی برجسته کرده‌اند (آلموند، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۳)؛ اما تحولات جهانی شدن، رسانه‌های دیجیتال و تضعیف نهادهای سنتی، این دیدگاه را به بازاندیشی واداشته است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که جامعه‌پذیری سیاسی دیگر قابل تقلیل به انتقال ارزش‌های سنتی نیست (Hooghe & Oser, 2015, p. 274) و باید عاملیت و تجربه زیسته را لحاظ کرد.

رویکردهای ذات‌گرایانه، هویت سیاسی را پایدار و مبتنی بر عناصر قومی یا تاریخی می‌دانند؛ اما این نگرش کنشگری فردی و تغییر هویتی را نادیده می‌گیرد و قادر به تبیین دگرگونی‌های معاصر نیست (Miller-Idriss, 2020, p. 88). همچنین یافته‌های جهانی نشان می‌دهند که تلقی از هویت ملی در جوامع مختلف متغیر شده و الگوهای یکپارچه گذشته ناکارآمد شده‌اند (Wike & Fetterolf, 2023, p. 14)؛ بنابراین، ذات‌گرایی تنها بخش محدودی از واقعیت را تبیین می‌کند.

نهادگرایی بر نقش نهادهای رسمی در شکل‌دهی هویت تأکید دارد؛ اما پایداری ارزش‌های منتقل شده تنها زمانی ممکن است که با تجربه زیسته همراه باشد (Flanagan & Gally, 2014, p. 636). در غیراین صورت، جامعه‌پذیری ظاهری بوده و به درونی‌سازی واقعی نمی‌انجامد. جست و همکاران نیز نشان داده‌اند که پایداری هویت سیاسی محصول تعامل ساختار و روان‌شناسی سیاسی فرد است (Jost & et al., 2013, p. 322)؛ بنابراین، تحلیل هویت نیازمند ترکیب نهادگرایی با رویکردهای روان‌شناختی و فرهنگی است.

برساخت‌گرایی هویت را امری سیال و معنا‌ساز می‌داند که در قالب گفتمان و بازنمایی شکل می‌گیرد. میسون نشان داده است که دوقطبی‌سازی در آمریکا بر بازنمایی‌های هویتی استوار است نه صرفاً اختلاف برنامه‌ای (Mason, 2018, p. 59). بااین حال، فریزر هشدار می‌دهد که تمرکز صرف بر بازنمایی ممکن است ساختارهای مادی قدرت را نادیده بگیرد (Fraser, 1997, p. 35)؛ بنابراین، کارآمدی برساخت‌گرایی نیازمند پیوند با تحلیل ساختاری است.

ادبیات جدید، هویت را پدیده‌ای سیال و چندلایه می‌داند. بروئر و روکاس نشان می‌دهند که پیچیدگی هویت‌ها به کنش‌های سیاسی چندلایه و گاه متعارض می‌انجامد

(Brewer & Roccas, 2011, p. 402). ماتی استفانیدی و ماستن نیز نشان می‌دهند که سیالیت هویت، راهبردی برای مواجهه با بافت‌های چندفرهنگی است (Motti-Stefanidi & Masten, 2017, p. 74).

رویکردهای انتقادی نیز پیوند میان احساسات و سیاست را برجسته ساخته‌اند. هدلی تأکید می‌کند که تعلقات سیاسی بیشتر ریشه در احساسات دارند تا محاسبه عقلانی (Huddy, 2013, p. 759). جست و همکاران نشان داده‌اند که چهارچوب‌های ایدئولوژیک از طریق سازوکارهای روان‌شناختی بر درک افراد از خود و دیگران اثر می‌گذارند (Jost & et al., 2013, p. 321). رسانه‌ها نیز در تقویت روایت‌های هویتی نقش دارند.

تحلیل‌های معاصر بر تعامل میان سطوح فردی، نهادی و گفتمانی تأکید دارند. ماسون بر نقش تعلق عاطفی و حزبی در دوقطبی‌سازی تأکید می‌کند (Mason, 2018, p. 67). اکمن و آمنا نیز مشارکت شهروندی را عرصه‌ای برای شکل‌گیری خودآگاهی سیاسی می‌دانند (Ekman & Amnå, 2012, p. 287). در سیاست تطبیقی نیز شیلدکرات نشان می‌دهد که مرزهای هویت ملی دائماً در حال بازتعریف‌اند (Schildkraut, 2014, p. 448). گرین نیز تغییرات هویتی را در پیوند میان تحولات تاریخی و تجربه فردی تحلیل می‌کند (Greene, 2020, p. 1035). این تلفیق نظری زمینه عبور از سه‌گانه ذات‌گرایی، نهادگرایی و گفتمان‌محوری را فراهم می‌سازد.

۳. روش پژوهش

این مقاله با روش اسنادی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، به‌صورت توصیفی - تحلیلی و در چهارچوب جامعه‌شناسی سیاسی انتقادی سامان یافته است. داده‌های پژوهش از طریق روش اسنادی و مطالعه نظام‌مند متون نظری و تجربی مرتبط با مفهوم هویت سیاسی گردآوری شده‌اند. در مرحله نخست، آثار کلاسیک و معاصر در سه رهیافت ذات‌گرایی، نهادگرایی و برساخت‌گرایی مورد تحلیل تطبیقی قرار گرفت تا مبانی مفهومی، پیش‌فرض‌ها و محدوده تبیینی هرکدام روشن شود.

در مرحله دوم، رویکرد انتقادی به‌منزله چهارچوب تحلیلی مرکزی مقاله، برای بازخوانی و ارزیابی این رهیافت‌ها به‌کار گرفته شده است. مراد از رویکرد انتقادی در

این پژوهش، صرفاً نقد هنجاری نظریات موجود نیست بلکه روشی است برای آشکار ساختن روابط قدرت، پیش‌فرض‌های پنهان و سوگیری‌های معرفتی در درک هویت سیاسی. بدین‌منظور، مقاله از اصول نظریه انتقادی فرانکفورتی و خوانش‌های پساکانتی از نقد، به‌ویژه در آثار آدورنو، هابرماس و فریزر، بهره گرفته است. در این رویکرد، تحلیل نه به سطح توصیف مفاهیم، بلکه به سطح بازسازی شرایط اجتماعی و گفتمانی تولید آن‌ها گسترش می‌یابد.

اجرای این رویکرد در سه گام صورت گرفته است:

۱- **نقد تبارشناختی و مفهومی:** در این مرحله، مفاهیم کلیدی هر رهیافت (مانند ثبات در ذات‌گرایی، جامعه‌پذیری در نهادگرایی و بازنمایی در گفتمان‌محوری) با استفاده از روش تحلیل مفهومی و مطالعه تبارشناختی مورد واکاوی قرار گرفت تا پیش‌فرض‌های معرفتی و زمینه‌های تاریخی آن‌ها آشکار شود.

۲- **تحلیل انتقادی گفتمان:** با الهام از رویکرد نورمن فرکلاف، گفتمان‌های نظری درباره هویت سیاسی به‌منزله سازوکارهایی برای بازتولید یا مقاومت در برابر قدرت تحلیل شدند. در این بخش، به چگونگی بازنمایی سوژه سیاسی در متون و نظریات توجه شده است.

۳- **بازسازی نظری و الگوسازی چندسطحی:** در گام نهایی، بر اساس نتایج نقدهای پیشین، الگویی مفهومی برای تلفیق ساختار، عاملیت، گفتمان، عاطفه و تجربه زیسته طراحی شد. این الگو با هدف فراروی از تحلیل‌های تک‌ساحتی و ارائه چشم‌اندازی پویا از هویت سیاسی تدوین گردیده است.

در این معنا، «رویکرد انتقادی» در مقاله حاضر نه تنها ابزار ارزیابی نظریه‌ها بلکه روشی برای تولید نظریه و بازسازی مفاهیم تلقی می‌شود. این رویکرد امکان می‌دهد تا فرایندهای قدرت و سوژگی درون نظریه‌های کلاسیک هویت آشکار شوند و از خلال آن، زمینه برای صورت‌بندی الگویی جامع‌تر از هویت سیاسی فراهم آید. بدین‌ترتیب، پژوهش حاضر در سطحی فراتر از توصیف، به نقد درونی الگوواره‌های مسلط و بازتعریف مفاهیم بنیادین در جامعه‌شناسی سیاسی می‌پردازد.

۴. تحلیل انتقادی رهیافت‌ها

بخش یافته‌ها در این مقاله، تلاشی است برای واکاوی انتقادی سه‌گانه مسلط در ادبیات هویت سیاسی و برجسته‌سازی لزوم عبور از تحلیل‌های تک‌ساحتی. ادبیات غالب، هویت را یا در قالب‌های ذات‌گرایانه با تأکید بر جوهرهای ثابت فرهنگی، یا در چهارچوب‌های نهادگرا با تمرکز بر جامعه‌پذیری نهادی و یا صرفاً از منظر گفت‌مانی و زبان‌محور صورت‌بندی کرده است. این رویکردها، هرچند در تبیین برخی جنبه‌ها از پویایی هویت مفیدند؛ اما در تحلیل تحولات پیچیده، چندلایه و تعارض‌آمیز هویت سیاسی معاصر ناتوان‌اند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که هریک از این رهیافت‌ها، با فروکاست مفهوم هویت به یک بُعد خاص، زمینه را برای درک ناقص از مناسبات قدرت، عاملیت و تجربه زیسته فراهم آورده‌اند. به‌ویژه در بستر جهانی‌شدن، تحرک‌های فراملی و تقاطع نابرابری‌ها، چهارچوب‌های تک‌بُعدی فاقد توان تبیینی لازم برای فهم فرایندهای هویت‌سازی هستند. به همین دلیل، تحلیل حاضر بر آن است تا نشان دهد چگونه می‌توان با اتخاذ یک رهیافت چندسطحی، فهمی غنی‌تر و انتقادی‌تر از هویت سیاسی ارائه داد. این رهیافت، بر پیوند میان ساختار، عاملیت و گفتمان تأکید دارد و درعین‌حال، نقش عاطفه و تجربه زیسته را نیز نادیده نمی‌گیرد. در ادامه، یافته‌ها در سه سطح «نقد سه‌گانه کلاسیک»، «تحلیل هویت سیاسی به‌مثابه سازه‌ای چندسطحی» و «بررسی نقش قدرت، عاطفه و تجربه زیسته» سازمان یافته‌اند.

۴-۱. محدودیت‌های نظری در سه‌گانه کلاسیک هویت سیاسی

رویکرد ذات‌گرایانه در تحلیل هویت سیاسی با فرض وجود ماهیتی ثابت، همگون و تغییرناپذیر برای هویت آغاز می‌شود. این نگاه، هویت را بر پایه خون، نژاد، قومیت یا مذهب توضیح می‌دهد؛ اما همین تکیه بر «جوهر» موجب ناتوانی آن در تبیین پویایی‌های تاریخی، تغییر نسل‌ها و بازسازی‌های موقعیتی می‌شود. ذات‌گرایی قادر نیست شکل‌گیری تعلقات نوظهور یا تغییر وفاداری‌های سیاسی را توضیح دهد و معمولاً به تعمیم‌های کلیشه‌ای درباره گروه‌های سیاسی می‌انجامد. در این رویکرد، هویت سیاسی وضعیت پیشینی است، نه فرایندی سیال. نظریه‌پردازانی همچون برویکر

و کوپر تأکید کرده‌اند که این نگاه، پیچیدگی هویت‌های متکثر و ساخت‌پذیر را نادیده می‌گیرد (Brubaker & Cooper, 2012, p. 35)؛ بنابراین، ذات‌گرایی در مواجهه با مقاومت‌ها، بازتعریف‌های هویتی و تناقض‌های درونی هویت سیاسی ناکارآمد است و تحلیل سیاست معاصر را با کاستی‌های بنیادی روبه‌رو می‌سازد.

رویکرد نهادی، هویت سیاسی را محصول ساختارها و نهادهای رسمی مانند دولت، نظام آموزشی، احزاب و قانون می‌داند و تلاش می‌کند چهارچوبی عینی و سازمان‌یافته برای تحلیل ارائه دهد. این رویکرد در نشان دادن نقش قالب‌های رسمی مؤثر است؛ اما معمولاً از درک عاملیت کنشگران و تجربه‌های زیسته آنان بازمی‌ماند. نهادگرایی، اگر به ذهنیت و انگیزه‌های روان‌شناختی بی‌توجه بماند، به تحلیلی ایستا و ابزارمحور تبدیل می‌شود و هویت را به تابعیت نهادی تقلیل می‌دهد جاست و همکارانش یادآور شده‌اند که تحلیل نهادها بدون درک زیرساخت‌های روان‌شناختی و ایدئولوژیک، ناقص است (Jost, Federico & Napier, 2013, p. 321). از این رو، نهادگرایی کلاسیک نمی‌تواند هم‌تنیدگی ساختار، ذهنیت و احساس را که ویژگی هویت سیاسی معاصر است، توضیح دهد و نیازمند بازنگری در پیش‌فرض‌های خود درباره رابطه ساختار و هویت است.

رویکرد گفتمان‌محور، متأثر از نظریه‌های لاکلاو و موف، هویت سیاسی را محصول برساخت‌های زبانی و چهارچوب‌های معنایی می‌داند و بر نقش زبان و روایت تأکید دارد. با این حال، تمرکز افراطی بر برساخت‌های زبانی، گاه ابعاد مادی، عاطفی و تجربی هویت را کم‌رنگ می‌کند و عاملیت فاعل انسانی را به حاشیه می‌برد. غفلت از زمینه‌های اجتماعی و روانی می‌تواند به سطحی‌نگری تحلیلی و بازتولید ساختارهای سلطه بی‌انجامد. نوروال نشان داده است که رویکردهای صرفاً گفتمانی در صورت بی‌توجهی به ساحت‌های اجتماعی و ذهنی، تحلیل را از واقعیت پیچیده شکل‌گیری هویت جدا می‌سازند (Norval, 2014, p. 228)؛ بنابراین، گفتمان‌محوری با وجود دستاوردهای مهم، به‌تنهایی قادر به تبیین لایه‌های پیچیده هویت سیاسی نیست.

تداوم کاربرد انگاره‌های ذات‌گرایانه، هویت را امری اثری و صلب می‌پندارد و هر نوع بازاندیشی یا چندگانگی را انحراف تلقی می‌کند. این نگاه در برابر پدیده‌هایی چون مهاجرت، جهانی‌شدن یا تنوع فرهنگی ناکارآمد است. هادی تأکید می‌کند که تعلقات

سیاسی تابع تجربه‌های روان‌شناختی و تعاملات اجتماعی‌اند، نه ویژگی‌های جوهری (Huddy, 2013, p. 749). از این رو، فهم ثابت از هویت، رویکردی ساده‌انگارانه و محافظه‌کارانه تولید می‌کند.

نهادگرایی نیز با تعمیم بیش از اندازه نقش نهادهای رسمی، انسان را دریافت‌کننده منفعل پیام‌های نهادی می‌پندارد و امکان مقاومت یا بازآفرینی را نادیده می‌گیرد. در جهان شبکه‌ای امروز، این نگاه دچار محافظه‌کاری نظری می‌شود و قادر به تبیین موقعیت‌های تقاطعی و پیچیده نیست. ویدن نشان می‌دهد که تحلیل نهادی یا گفتمانی بدون توجه به تجربه‌های روزمره و ابعاد احساسات سیاسی، ناقص است (Wedeen, 2015, p. 858).

همچنین، صورت‌گرایی گفتمانی با فروکاستن هویت به نشانه‌شناسی زبان، از تبیین نقش کش‌های بدنی، عاطفی و مقاومت‌های اجتماعی بازمی‌ماند. میسون هشدار می‌دهد که تقلیل هویت سیاسی به گفتمان، فهم وفاداری‌های عاطفی و کشمکش‌های ساختاری را مختل می‌کند (Mason, 2018, p. 91). عبور از این سطح‌گرایی نیازمند پیوند تحلیل گفتمان با بدن، عاطفه، قدرت و تجربه است تا بتوان به تحلیلی چندلایه و انتقادی از هویت سیاسی دست یافت.

۴-۲. هویت سیاسی به مثابه سازه‌ای چندسطحی: تعامل عاملیت، نهاد و گفتمان

تحلیل هویت سیاسی در سال‌های اخیر از رویکردهای تک‌ساحتی فاصله گرفته و به‌سوی مدلی چندسطحی حرکت کرده است که در آن، عاملیت فردی، ساختار نهادی و گفتمان در پیوندی دیالکتیکی قرار می‌گیرند. تبیین هویت صرفاً از مسیر نهاد یا زبان، توان توضیح پویایی‌های درونی کنشگر را ندارد؛ از این رو، مطالعات جدید با روش‌شناسی ترکیبی، نقش هم‌زمان عامل، نهاد و گفتمان را بررسی می‌کنند. در این نگاه، عاملیت تنها اراده انتخاب نیست بلکه توان تفسیر، مقاومت و بازآفرینی معناست که در تعامل با فرصت‌ها و محدودیت‌های نهادی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، هویت سیاسی نه وضعیت بلکه روندی تعاملی و تاریخی است. کاریان و سوبوتکا نیز بر اساس مدل روان‌شناسی سیاسی چندسطحی نشان می‌دهند که هویت سیاسی محصول پیوند ویژگی‌های فردی و

ساختارهای نهادی است (Carian & Sobotka, 2020, p. 239).

ناکامی نهادهای سیاسی کلاسیک در مواجهه با تحولات اجتماعی و ظهور کنش‌های اعتراضی جدید، ضرورت بازنگری در نسبت نهاد و هویت سیاسی را برجسته ساخته است. احزاب، پارلمان و رسانه‌ها در بسیاری جوامع نتوانسته‌اند نقش واسط میان مردم و قدرت را ایفا کنند و همین امر، کنشگران را به سوی بازیگران غیردولتی و شبکه‌های اجتماعی سوق داده است. هویت سیاسی امروز نه در پذیرش یک‌سویه نظم نهادی بلکه در مذاکره مداوم با نهاد شکل می‌گیرد. ارکان و گن تأکید می‌کنند که هویت‌های سیاسی نوظهور غالباً خارج از کانال‌های نهادی سربرمی‌آورند (Ercan & Gagnon, 2019, p. 5)؛ بنابراین، نهاد تنها یکی از بسترهای هویت‌ساز است، نه تنها خالق آن.

در کنار این تحولات، نظریه‌های برساخت‌گرایانه با برجسته ساختن نقش معنا، قدرت و زبان، هویت سیاسی را محصول فرایندهای گفتمانی و تاریخی می‌دانند. کنشگران با تعامل با روایت‌ها و چهارچوب‌های معنایی، هویت‌های سیاسی را بازتولید و دگرگون می‌کنند. با این حال، تمرکز افراطی بر گفتمان می‌تواند نقش نهاد و عاملیت را کم‌رنگ سازد. از این رو، برساخت‌گرایی تنها در پیوند با تحلیل ساختار و عاملیت معنا می‌یابد. دیسش و همکاران نشان می‌دهند که بازنمایی سیاسی نتیجه تعامل زبان، کنش اجتماعی و نهادهاست (Disch & et al., 2019, p. 27).

عضویت حزبی نیز که زمانی ابزار اصلی هویت‌سازی بود، در دوران معاصر دستخوش تغییر شده است. افراد امروز نه فقط بر پایه تعهدات ایدئولوژیک بلکه با انگیزه‌های هویتی، فرهنگی و منزلتی به احزاب نزدیک یا از آن‌ها دور می‌شوند. هویت سیاسی در تجربه اجتماعی افراد و فراتر از تعلق سازمانی شکل می‌گیرد. کراس و یانگ نشان می‌دهند که مشارکت حزبی بیش از آنکه بازتاب نهادگرایی باشد، فرایندی چندلایه از هویت‌یابی اجتماعی است (Cross & Young, 2016, p. 749).

جهانی‌شدن نیز با ایجاد افق‌های فراملی و هم‌زمان تعارض‌های هویتی، فرایند هویت‌یابی سیاسی را پیچیده‌تر ساخته است. فرد در مواجهه با روایت‌های متناقض، میان هویت ملی، قومی، دینی یا فراملی دچار بازتعریف می‌شود. این وضعیت، پیوند نهاد، عاملیت و گفتمان را دگرگون می‌کند. کین‌وال و نسبیت لارکینگ در تحلیل

تجربه مهاجران مسلمان نشان می‌دهند که هویت‌یابی سیاسی در جهان جهانی شده فرایندی تقاطعی و چندبُعدی است (Kinnvall & Nesbitt-Larking, 2021, p. 63). درنهایت، ریاکاری سیاسی و دوگانگی گفتار و کردار رهبران، شکاف‌های عمیقی در سازوکار بازنمایی و هویت‌سازی ایجاد می‌کند و اعتماد عمومی را فرسایش می‌دهد. این گسست می‌تواند زمینه‌ساز بحران در تعریف مرجع سیاسی فرد و درعین حال محرک شکل‌گیری هویت‌های مقاوم باشد. رانسیمن توضیح می‌دهد که بسیاری از هویت‌های بدیل در واکنش به همین گسست‌های نمایندگی شکل می‌گیرند (Runciman, 2013: 112).

۴-۳. نقش قدرت، عاطفه و تجربه زیسته در شکل‌دهی به هویت‌های سیاسی متکثر
پیوند میان قدرت و هویت سیاسی یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل سلطه و تمایز در جوامع نوین است. قدرت تنها در سطح نهادی عمل نمی‌کند بلکه در لایه‌های معنا، بازنمایی و بدن‌ها نیز حضور دارد. ازاین‌رو، هویت سیاسی در بستر نابرابری‌ها و مناسبات قدرت شکل می‌گیرد و همواره در معرض کنترل یا مقاومت قرار دارد. تجربه کنش سیاسی برای گروه‌های فرودست اغلب با احساس حذف و حاشیه‌نشینی همراه است و این تجربه بازتاب ساختارهای سلطه است، نه انتخاب فردی. در چنین بستری، هویت سیاسی به عرصه‌ای برای بازتعریف موقعیت خود در برابر نیروهای قدرت تبدیل می‌شود. هال و همکارانش نشان می‌دهند که بازتولید قدرت در نظام‌های معنایی نقش مهمی در شکل‌گیری و هدایت هویت‌های سیاسی دارد (Hall; Evans & Nixon, 2013, p. 218)؛ بنابراین، تحلیل هویت سیاسی نیازمند توجه هم‌زمان به ساحت‌های نمادین و مادی قدرت است.

عاطفه و احساسات که در علوم سیاسی کلاسیک کمتر بررسی شده بودند، امروز به مؤلفه‌ای جدایی‌ناپذیر از هویت سیاسی تبدیل شده‌اند. احساساتی چون نفرت، امید، ترس و تعلق، توان ایجاد پیوند یا گسست هویتی دارند و توسط سیاستمداران و رسانه‌ها مهندسی می‌شوند. درعین‌حال، افراد نیز از خلال تجربه‌های زیسته، احساسات خود را درونی کرده و بر پایه آن هویت سیاسی خود را بازمی‌سازند. بدین‌ترتیب،

عاطفه صرفاً پیامد نیست بلکه ماهیتی سازنده دارد. وترل تأکید می‌کند که احساسات به عنوان سازوکارهای اجتماعی، مستقیم بر شکل‌گیری هویت سیاسی اثر می‌گذارند (Wetherell, 2012, p. 74). این نگرش راه را برای فهم ابعاد نادیده گرفته شده سیاست هموار می‌کند.

تجربه زیسته نیز در تکوین هویت سیاسی نقشی بنیادین دارد. مواجهه با تبعیض، طرد یا مشارکت اجتماعی، معناهایی برای جایگاه سیاسی افراد می‌آفریند؛ معناهایی که گاه در تعارض با روایت‌های رسمی قدرت‌اند و به خوانش‌های بدیل از هویت منجر می‌شوند. هویت سیاسی بیش از آنکه محصول جامعه‌پذیری رسمی باشد، حاصل تجربه‌های انباشته است. کریمر در پژوهش خود نشان می‌دهد که احساس نادیده گرفته شدن در مناطق روستایی آمریکا چگونه به شکل‌گیری هویت سیاسی اعتراضی منجر می‌شود (Cramer, 2016, p. 109). چنین داده‌هایی نشان می‌دهد که تحلیل هویت بدون توجه به ساحت زیسته ناقص خواهد بود.

سیاست احساسات نیز با نشان دادن نحوه سازمان‌دهی احساسات توسط نهادها و رسانه‌ها، به فهم بازتولید هویت‌های سیاسی کمک می‌کند. خشم، ترس یا تحقیر می‌توانند سرمایه‌هایی برای کنش سیاسی شوند و جهت‌گیری هویتی افراد را تعیین کنند. احمد استدلال می‌کند که احساسات با بازتعریف مرزهای «ما» و «دیگران»، در ساختن هویت‌های سیاسی نقشی مستقیم دارند (Ahmed, 2014, p. 10). این دیدگاه پیوند پنهان میان ساختار، معنا و تجربه عاطفی را آشکار می‌سازد.

در جوامع متکثر، گسست میان تعلقات اجتماعی و مرجعیت سیاسی می‌تواند هویت‌های اضطرابی و واکنشی ایجاد کند. احساس طرد یا ناامنی افراد را به پناه‌بردن به هویت‌های انحصاری یا خشونت‌پذیر سوق می‌دهد. کین‌وال در تحلیل اضطراب پسااستعماری نشان می‌دهد که احساس عدم‌تعلق چگونه به بازآرایی هویت‌های سیاسی ناپایدار می‌انجامد (Kinnvall, 2015, p. 28)؛ بنابراین، فهم بحران هویت مستلزم توجه به لایه‌های عاطفی و تجربی است.

در جنبش‌های اجتماعی نیز احساسات جمعی همچون شور، خشم یا همدلی، موتور تکوین هویت‌های سیاسی جمعی‌اند. این احساسات در فضاهاى مشترکی چون

تظاهرات یا سوگواری‌ها تقویت می‌شوند و مرزهای جدیدی میان خودی و غیرخودی می‌سازند. جسپر با تحلیل تحول نظریه‌های حرکت اجتماعی، احساسات را بنیان شکل‌گیری هویت‌های سیاسی مقاومتی می‌داند (Jasper, 2011, p. 291). چنین تحلیلی نشان می‌دهد که سیاست بدون فهم احساسات فهم‌پذیر نیست.

۴-۴. ضرورت عبور از انگاره‌های جوهری و تحلیل‌های تک‌ساحتی در مطالعه هویت سیاسی

سلطه رویکردهای ذات‌گرایانه بر مطالعات هویت سیاسی، فهم پویایی این مفهوم را محدود کرده است. برویکر و کوپر توضیح می‌دهند که فروکاست هویت به امر «درونی» یا «اصیل»، بُعد رابطه‌ای و زمینه‌ای آن را نادیده می‌گیرد و فرد را به حامل ویژگی‌های ثابت تقلیل می‌دهد (Brubaker & Cooper, 2012, p. 35). چنین نگاهی مرزهای هویتی را تثبیت کرده و مانع شکل‌گیری تقاطع‌های نو در هویت سیاسی می‌شود. در برابر، رویکردهای پساذات‌گرا بر سیالیت و فرایندمندی هویت تأکید کرده و آن را سازه‌ای تاریخی و در حال بازتعریف می‌دانند. نوروال نیز معتقد است تلقی ذات‌گرایانه از هویت، ظرفیت دموکراتیک نظریه سیاسی را کاهش می‌دهد (Norval, 2014, p. 58)؛ بنابراین، عبور از ذات‌گرایی پیش‌شرط تحلیل انتقادی هویت سیاسی است.

یکی از کاستی‌های سنت‌های کلاسیک، تقلیل هویت به تک‌متغیرهایی چون قومیت، طبقه یا مذهب است؛ رویکردی که به نادیده‌گرفتن بافت‌های متکثر و چندوجهی هویت می‌انجامد (Yuval-Davis, 2011, p. 26). افراد درهم‌زمان در معرض چندین گفتمان و ساختار قدرت‌اند و تحلیل‌های تک‌ساحتی توان فهم تجربه زیسته را ندارند. رویکردهای جدید بر ضرورت ترکیب فضا، ساختار و گفتمان تأکید دارند. براون و نش در تحلیل تقاطعی خود نشان می‌دهند که هویت محصول تعامل پیچیده میان مکان، قدرت و بازنمایی است (Browne & Nash, 2022, p. 41). ازاین‌رو، نظریه‌پردازی هویت سیاسی باید از قالب‌های خطی فاصله بگیرد.

تقابل‌های دوگانه‌ای مانند: خودی / دیگری یا ملی / غیرملی نیز باعث فروکاست

هویت به امر ثابت شده‌اند. در این نگاه، تنوع و ناهمزمانی هویت‌های معاصر نادیده گرفته می‌شود و ستیزهای هویتی جایگزین تحلیل پیچیدگی‌های اجتماعی می‌گردد. ویدین با مطالعه طنز در بستر خشونت سوریه نشان می‌دهد که تجربه‌های چندلایه هویتی با صورت‌بندی‌های رسمی قدرت در تضاد قرار می‌گیرند (Wedeen, 2015, p. 509). این یافته ضرورت عبور از تقابل‌های تحمیلی را برجسته می‌کند.

کاستی مهم دیگر، جداسازی ساختار و تجربه است. ذات‌گرایی معمولاً ساختار را در برابر فرد قرار می‌دهد و از درک درهم‌تنیدگی آن دو باز می‌ماند. حال آنکه هویت سیاسی در تقاطع بازنمایی کلان و تجربه زیسته فردی ساخته می‌شود. تفسیر سیاسی یک تجربه، حاصل پیوند حافظه، موقعیت اجتماعی و بافت تاریخی است. بیلگه تأکید می‌کند که تنها رهیافت‌های چندسطحی می‌توانند پیچیدگی هویت را آشکار کنند (Bilge, 2013, p. 416)؛ بنابراین، گذار از تحلیل‌های خطی به مدل‌های چندلایه ضروری است.

تقاطع‌گرایی به‌عنوان چهارچوبی برای فهم چندگانگی هویتی، روابط هم‌زمان ستم‌های نژادی، جنسیتی، طبقاتی و فرهنگی را آشکار می‌کند. این رویکرد، هویت را در حال تغییر مداوم و وابسته به زمینه‌های متداخل می‌بیند و کنش سیاسی را نیز نتیجه شبکه‌ای از موقعیت‌ها و تعارضات می‌داند. نش تصریح دارد که تنها تحلیل تقاطع‌گرا می‌تواند ظرفیت کنشگری هویت‌های سیاسی را توضیح دهد (Nash, 2017, p. 125).

نادیده گرفتن نقش فضا و مکان نیز به تحلیلی ناقص منجر می‌شود. مکان نه صرفاً بستر اجتماعی بلکه شرط کنشگری سیاسی است. هویت یک زن مهاجر در شهر بزرگ با هویت او در فضای روستایی متفاوت است. فضا عنصر فعال در فرایند هویت‌یابی است. براون و نش نشان می‌دهند که فضا با نژاد، طبقه و جنسیت در بازتولید یا مقاومت در برابر قدرت پیوند می‌خورد (Browne & Nash, 2022, p. 51).

درنهایت، فهم انتقادی هویت سیاسی مستلزم بازنگری مفاهیمی چون «ملت» و «تعلق» است که در گفتمان‌های خاص ریشه دارند. چهارچوب‌های چندسطحی که ابعاد نمادین، ساختاری و عاطفی را هم‌زمان در نظر گیرند ضروری‌اند. یوال دیویس تأکید می‌کند که بدون تحلیل متقاطع سیاست، موقعیت و گفتمان، فهم هویت ناقص می‌ماند

(Yuval-Davis, 2011, p. 39). بازاندیشی انتقادی در ادبیات هویت سیاسی، ضرورتی نظری و عملی در جهان پیچیده امروز است.

نتیجه‌گیری

ادبیات هویت سیاسی طی دهه‌های اخیر دستخوش تحولات مفهومی و روشی چشم‌گیری شده است؛ اما همچنان گرفتار انگاره‌هایی است که آن را به‌سوی ساده‌سازی سوق می‌دهند. سه‌گانه ذات‌گرایی، نهادگرایی و بازنمایی گفتمانی به‌رغم اختلافات نظری، در نادیده‌گرفتن پیچیدگی‌های هویتی هم‌گرایند. این سه رویکرد، هویت را یا یک جوهر درونی، یا بازتابی از ساختارهای نهادی، یا محصول صرف گفتمان تلقی می‌کنند. در نتیجه، زمینه‌های تجربی، تاریخی و زیسته هویت به حاشیه رانده می‌شود و تحلیلی تک‌ساحتی و تقلیل‌گرا پدید می‌آید. این وضع، کارآمدی نظریه‌های سیاسی برای تبیین وضعیت‌های معاصر را کاهش داده و درک ما از پویایی‌های مقاومت، کنشگری و تعلق را محدود کرده است. عبور از این انگاره‌ها مستلزم بازاندیشی در پیش‌فرض‌های فلسفی و روش‌شناختی مطالعه هویت است. این بازاندیشی باید نه‌تنها در سطح مفاهیم بلکه در شیوه مواجهه با واقعیت‌های متکثر اجتماعی نیز نمود یابد. تنها از طریق چنین گسستی، می‌توان افق‌های تحلیلی تازه‌ای برای فهم هویت سیاسی گشود.

فهم هویت سیاسی به‌مثابه سازه‌ای چندسطحی، پاسخی نظری به ناکارآمدی رویکردهای سنتی در تحلیل واقعیت‌های پیچیده اجتماعی و سیاسی است. این دیدگاه بر پیوستگی میان عاملیت، ساختار و گفتمان تأکید دارد و هویت را نتیجه تعامل پویای این سه ساحت می‌داند. چنین تحلیلی به ما امکان می‌دهد تا از تقابل‌های کاذب میان فرد و ساختار یا سوژه و زبان فراتر برویم. این چهارچوب، ظرفیت نظری مناسبی برای تبیین وضعیت‌های مرزی، چندگانه و متداخل فراهم می‌آورد. به‌جای تعمیم‌های کلان و انتزاعی، توجه به بافت و موقعیت‌های خاص در اولویت قرار می‌گیرد. رویکرد چندسطحی، هم‌زمان به تجربه زیسته فردی، زمینه‌های تاریخی و شرایط نهادی توجه می‌کند. در این تلقی، هویت نه‌تنها بازتاب ساختار، بلکه میدان کنش و بازتعریف نیز هست. بدین‌گونه، هویت سیاسی به‌صورت فرایندی باز، منازعه‌محور و تاریخی

بازشناخته می‌شود.

بازاندیشی انتقادی در ادبیات هویت سیاسی، ضرورت بازگشت به تجربه، عاطفه و قدرت را به عنوان مؤلفه‌های بنیادین تحلیل برجسته می‌سازد. تحلیل هویت صرفاً بر پایه برچسب‌های اجتماعی و تعلقات نمادین، توان تبیینی محدودی دارد. کنشگری سیاسی اغلب در میدان‌های احساسی و در پاسخ به تجربه‌های شخصی و تاریخی شکل می‌گیرد. هویت‌های سیاسی در تقاطع مناسبات سلطه و مقاومت، بازتعریف می‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را در قالب‌های از پیش مقرر تحلیل کرد. درک سیاست‌های عاطفی، خاطره جمعی و روایت‌های زیسته، بخش جدایی‌ناپذیر از تحلیل هویتی است. رویکردهای نوین با پذیرش این پیچیدگی، تحلیل هویت را از سطح نشانه و زبان به سطح بدن، فضا و خاطره گسترش می‌دهند. این چرخش نظری، امکان تبیین سیاست‌های هویتی در جهان چندپاره امروز را فراهم می‌آورد. درنهایت، تحلیل هویت سیاسی بدون توجه به تأثیر قدرت‌های نمادین و تجربی، تحلیلی ناقص خواهد بود.

افق آینده پژوهش در حوزه هویت سیاسی، در گرو عبور از تحلیل‌های ایستا و پذیرش ناهمگونی، تغییرپذیری و چندگانگی هویتی است. تغییر نسل‌ها، تحولات فناوری، مهاجرت‌های وسیع و بحران‌های جهانی، الگوهای کلاسیک هویت را به چالش کشیده‌اند. در این شرایط، پژوهشگر نمی‌تواند صرفاً به چهارچوب‌های پیشینی تکیه کند بلکه باید حساسیت نظری نسبت به موقعیت و فرایند داشته باشد. تحلیل هویت باید هم‌زمان توصیفی، انتقادی و تفسیری باشد و به پرسش از چگونگی شکل‌گیری و تحول آن در بستر زمان پاسخ دهد. در این مسیر، تلفیق رهیافت‌های میان‌رشته‌ای می‌تواند به فهمی عمیق‌تر و جامع‌تر از تحولات هویتی منجر شود. همچنین توجه به صداها، حاشیه‌ای و تجربه‌های طردشده، امکان بر ساخت افقی دموکراتیک‌تر در مطالعات هویت را فراهم می‌آورد. هویت سیاسی نه بازتاب واقعیتی از پیش مقرر، بلکه پروژه‌ای ناتمام است که در متن تعاملات اجتماعی بازنویسی می‌شود. این تلقی، بنیانی برای نظریه‌پردازی در جهان سیال، منازعه‌آمیز و ناهمگن معاصر فراهم می‌سازد.

کتابنامه

- آلموند، گابریل (۱۳۹۶). *سیاست مقایسه‌ای*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر امیرکبیر.
- ابوطالبی، علی (۱۳۸۳). *هویت ایرانی و مساله جهانی شدن*. کتاب مجموعه مقالات هویت ملی در ایران، گردآوری داوود میرمحمدی، انتشارات تمدن ایرانی.
- احمدی‌پور، زهرا؛ حیدری موصولو، طهمورث و حیدری موصولو، طیب (۱۳۸۹). تحلیل قومیت و هویت قومی در ایران جهت امنیت پایدار. *فصلنامه علمی پژوهشی انتظام اجتماعی*، ۱(۲)، ۵۹-۸۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). توسعه سیاسی و بحران هویت ملی. *فصلنامه مطالعات ملی*، (۵)، ۲۳-۳۵.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران: انتشارات شیرازه.
- خانیک، هادی (۱۳۸۴). بنیان‌های مطالعات ارتباطات و توسعه ملی در ایران. *فصلنامه علوم اجتماعی*، ۲۹(۱۲)، ۷-۲۱.
- کمالی، علی؛ آقاحسینی، علیرضا؛ مسعودنیا، حسین و شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۹۸). تحلیل نظری چندپارگی هویت به مثابه بحرانی جامعه شناختی (مطالعه موردی: رژیم صهیونیستی). *نشریه «دانش سیاسی»*، ۱۵(۱)، ۱۹۵-۲۱۶.
- گودرزی، مهناز؛ وثوقی، سعید و ابراهیمی، شهرروز (۱۴۰۳). تأثیر مؤلفه‌های هویتی سیاست خارجی چین بر روابط دوجانبه با جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی سال‌های ۱۴۰۰-۱۳۷۸). *نشریه «دانش سیاسی»*، ۲۰(۱)، ۲۴۷-۲۷۲.
- مسعودنیا، حسین؛ رهبرقاضی، محمودرضا و قربانی، مریم (۱۳۹۸). تجزیه و تحلیل تأثیر هویت ملی و قومی بر نگرش سیاسی (مطالعه موردی شهروندان شهرستان خوی). *نشریه «دانش سیاسی»*، ۱۵(۲).
- مصطفایی، محمد (۱۳۹۹). نقد و بررسی دیدگاه برساخت‌گرایان در مسئله هویت قومی در بستر عقل و وحی. *فصلنامه مطالعات اجتماعی/اقوام*، ۱(۲)، ۵۵-۷۰.
- موحد، مجید؛ حیدری، آرمان و بهجتی اصل، سید فخرالدین (۱۳۹۳). بررسی رابطه هویت قومی و ملی با تأکید بر نقش دینداری. *فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۵(۲)، ۱-۲۲.
- نفیسی، رسول و تیشه یار، ماندانا (۱۳۷۹). فرهنگ سیاسی و هویت ملی. *فصلنامه مطالعات ملی*، ۲(۵)، ۱۷۷-۱۹۱.

References

- Abutalebi, A. (2004). *Iranian identity and the question of globalization*. In D. Mirmohammadi (Ed.), *Proceedings of the National Identity in Iran Conference*. Tehran: Iranian Civilization Press.
- Ahmadi, H. (2002). Globalization, ethnic identity or national identity? *National Studies Quarterly*, (11), 85–106.
- Ahmadipour, Z., Heydari Mosallou, T. & Heydari Mosallou, T. (2010). An analysis of ethnicity and ethnic identity in Iran for sustainable security. *Journal of Social Order (Scientific-Research Quarterly)*, 1(2), 59–80.
- Ahmed, S. (2014). *The Cultural Politics of Emotion (2nd ed.)*. Edinburgh University Press.
- Almond, G. (2017). *Comparative politics (A. Tayeb, Trans.)*. Tehran: Amir Kabir Publishing.
- Almond, Gabriel & Verba, Sidney (1963). *The Civic Culture; Political Attitudes and Democracy in Five Nations*. Princeton university press.
- Bashirieh, H. (2000). Political development and the crisis of national identity. *National Studies Quarterly*, (5), 23–35.
- Bilge, S. (2013). Intersectionality undone: Saving intersectionality from feminist intersectionality studies. *Du Bois Review: Social Science Research on Race*, 10(2), 405–424.
- Brewer, M. B. & Roccas, S. (2011). Social identity complexity: Identity and intergroup relations. In S. J. Schwartz, K. Luyckx, & V. L. Vignoles (Eds.), *Handbook of Identity Theory and Research* (pp. 395–411). Springer.
- Browne, K. E. & Nash, C. J. (Eds.). (2022). *Intersectionality and place*. Routledge.
- Brubaker, R. & Cooper, F. (2012). Beyond “identity”. In *Grounds for difference* (pp. 28–63). Harvard University Press.
- Carian, E. & Sobotka, T. (2020). Agency, structure, and identity: A multilevel approach to political behavior. *Political Psychology*, 41(2), 233–251.
- Cramer, K. J. (2016). *The Politics of Resentment: Rural Consciousness in Wisconsin and the Rise of Scott Walker*. University of Chicago Press.
- Cross, W. & Young, L. (2016). Exploring political identity through party membership: A comparative perspective. *Party Politics*, 22(6), 746–757.
- Disch, L., van de Sande, M. & Urbinati, N. (Eds.). (2019). *The Constructivist Turn in Political Representation*. Edinburgh University Press.
- Ekman, J. & Amnå, E. (2012). Political participation and civic engagement: Towards a new typology. *Human Affairs*, 22(3), 283–300.
- Ercan, S. A. & Gagnon, J. P. (2019). The crisis of democracy: Which crisis? Which democracy? *Democratic Theory*, 6(2), 1–10.
- Flanagan, C. A. & Gallay, E. (2014). Reframing the meaning of political development in emerging adulthood: A focus on political identity and agency. *Developmental Psychology*, 50(3), 632–641.
- Fraser (1997). *A Rejoinder to Iris Young*. *New Left Review*, no. 223 (May/June. 1997).
- Goodarzi, M., Vosoughi, S. & Ebrahimi, Sh. (2024). The impact of China’s foreign policy identity components on bilateral relations with the Islamic Republic of Iran (Case study 1999–2021). *Political Knowledge Journal*, 20(1), 247–272. <https://doi.org/10.30497/pkn.2024.244292.3049>
- Greene, S. (2020). How identities shift: The micro-foundations of macro-political change. *Comparative Political Studies*, 53(7), 1021–1055.

- Hadi, M. (2013). Psychological approaches to political identity in the context of globalization. *Political Science Quarterly*, 18(2), 749–771.
- Hall, S., Evans, J. & Nixon, S. (Eds.). (2013). *Representation (2nd ed.)*. SAGE and Open University.
- Hooghe, M. & Oser, J. (2015). Political socialization and the future of politics. *Acta Politica*, 50(3), 269–279.
- Huddy, L. (2013). *From group identity to political cohesion and commitment*. In L. Huddy, D. O. Sears, & J. S. Levy (Eds.), *The Oxford Handbook of Political Psychology* (2nd ed., pp. 737–773). Oxford University Press.
- Jasper, J. M. (2011). Emotions and social movements: Twenty years of theory and research. *Annual Review of Sociology*, (37), 285–303.
- Jenkins, R. (2002). *Social Identity (T. Yarahmadi, Trans.)*. Tehran: Shirazeh Publishing.
- Jost, J. T., Federico, C. M. & Napier, J. L. (2013). Political ideology: Its structure, functions, and elective affinities. *Annual Review of Psychology*, (64), 307–337.
- Kamali, A., Aghahosseini, A., Masoudnia, H. & Shahramnia, A. M. (2019). A theoretical analysis of identity fragmentation as a sociological crisis (Case study: The Zionist regime). *Political Knowledge Journal*, 15(1), 195–216. <https://doi.org/10.30497/pk.2019.2617>
- Khaniki, H. (2005). Foundations of communication studies and national development in Iran. *Social Sciences Quarterly*, 29(12), 7–21.
- Kinnvall, C. & Nesbitt-Larking, P. (2021). *Political Psychology of Globalization: Muslims in the West*. Oxford University Press.
- Kinnvall, C. (2015). The postcolonial citizen: anxiety, belonging and political identity. *Race & Class*, 57(1), 18–35.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy*. Towards a Radical Democratic Politics. London: Verso.
- Mason, L. (2018). *Uncivil agreement: How politics became our identity*. University of Chicago Press.
- Masoudnia, H., Rahbarqazi, M. R. & Ghorbani, M. (2019). An analysis of the impact of national and ethnic identity on political attitudes (Case study: Citizens of Khoy County). *Political Knowledge Journal*, 15(2), 515–538. <https://doi.org/10.30497/pk.2019.2676>
- Miller, Robert L. (2000), *Researching Life Stories and Family Histories by Robert L. Miller*. Publisher: SAGE Publications Ltd. Series: Introducing Qualitative Methods.
- Miller-Idriss, C. (2020). *Hate in the homeland: The new global far right*. Princeton University Press.
- Mostafaei, M. (2020). A critical evaluation of constructivist perspectives on ethnic identity through the lenses of reason and revelation. *Quarterly of Ethnic Social Studies*, 1(2), 55–70.
- Motti-Stefanidi, F. & Masten, A. S. (2017). A resilience perspective on immigrant youth adaptation and development. *Current Opinion in Psychology*, (15), 72–77.
- Movahed, M., Heydari, A. & Behjati Asl, S. F. (2014). Investigating the relationship between ethnic and national identity with an emphasis on religiosity. *Applied Sociology Quarterly*, 25(2), 1–22.
- Nafisi, R. & Tishehyar, M. (2000). Political culture and national identity. *National Studies Quarterly*, 2(5), 177–191.
- Nash, J. C. (2017). Intersectionality and its discontents. *American Quarterly*, 69(1),

117–129.

- Norval, A. J. (2014). *Aversive democracy: Inheritance and originality in the democratic tradition*. Cambridge University Press.
- Runciman, D. (2013). *Political Hypocrisy: The Mask of Power, from Hobbes to Orwell and Beyond*. Princeton University Press.
- Schildkraut, D. J. (2014). Boundaries of American identity: Evolving understandings of “us”. *Annual Review of Political Science*, (17), 441–460.
- Sprigens, T. (1996). *Understanding Political Theories*. Translated by Farhang Rajaei. Tehran: Agah.
- Wedeen, L. (2015). Ideology and humor in dark times: Notes from Syria. *Critical Inquiry*, 41(2), 495–517.
- Wetherell, M. (2012). *Affect and Emotion: A New Social Science Understanding*. SAGE Publications.
- Wike, R. & Fetterolf, J. (2023). *Globally, broad support for representative democracy, but commitment to it is weak*. Pew Research Center.
- Yuval-Davis, N. (2011). *The politics of belonging: Intersectional contestations*. SAGE.